

رکود سرمایه داری و شیفتگی موهوم به « بازگشت کینزی »

ناصر پیشرو

با آشکار شدن رکود اقتصادی سرمایه داری و پس از پی آمدهای ۱۱ سپتامبر، در محافل سنتی و چپ سوسیال دموکراسی، که از موضع باور به بازگشت دوران «طلایی» سرمایه داری و اقتصاد کینزیانی، مخالف سیاست های نئولیبرالی هستند و برخی از آنها با این نگرش، در جنبش های ضد نئولیبرالی فعالند، بحث دخالت دولت در اقتصاد و سیاست بازگشت به اقتصاد کینزی بالا گرفته است. اینها بازگشت به « دولت کینزی» را راه حل اوضاع کنونی جهان، در چهر سرمایه داری واقعا موجود، دانسته و به اصطلاح دوباره فیل شان یاد هندوستان کرده است.

پس از یازده سپتامبر با دخالت دولت در عرصه اقتصاد، بخش های از از شرکتها که بر اثر رکود سرمایه داری چه قبل و چه پس از یازده سپتامبر در معرض ورشکستگی قرار گرفته اند، با حمایت مالی دولتها روبرو شدند. جناح چپ سوسیال دموکراسی سنتی، حمایت دولتی از شرکتهای ورشکسته را به فال نیک گرفته و حتی چشمان خود را به تامین هزینه های شرکتهای ورشکسته از کیسه گروههای اجتماعی تهی دست جامعه بسته و ضمن همدردی با این شرکتها، حمایت مالی دولت از آنها را به مثابه ضرورت بازگشت دولت کینزی تعبیر می کنند.

اما «بازگشت کینزی» به صحنه اقتصاد و سیاست و «دوران طلایی» سرمایه داری پیش از آنکه موضوعی جدی باشد، رویایی جناحهای چپ سوسیال دموکراسی و آن گروههای اجتماعی است که در وجود دولت رفاه مستقیما ذی نفع بوده و از پی آمدهای سرمایه داری نئولیبرالی صدمه جدی خورده و موقعیت پیشین خود را از دست داده اند.

اقتصاد کینزی و دولت رفاه اما محصول تغییر حرکت سرمایه و نتیجه، تحمیل جنبه هایی از مبارزه ات اجتماعی به نظام حاکم پس از جنگ جهانی دوم بود. کارل اتو پول که مشاور اقتصادی هلموت اشمیت و از مدیران برنامه گذاری ساسیت های مالی و ارزی اروپای متحد بوده است و خود نیز پرورش یافته مکتب کینزی است، این واقعیت را چنین توضیح می دهد: « کینز شیفته دولتمداری اقتصادی نبوده و خود یک لیبرال بود، « وی زمینه رشد اقتصاد کینزی را اینگونه توضیح می دهد، « در بحران اقتصادی دهه سی برای مدت زمانی فقط دولت در وضعیتی بود که می توانست سرمایه گذاری کند.» ۱ در کنار ضرورتی که بعد از جنگ جهانی دوم به مکانیسم حرکت سرمایه تحمیل شده بود، نقش دولت در سرمایه گذاری و انباشت سرمایه تقویت شد.

همراه با این شرایط، رشد مبارزه اجتماعی و طبقاتی، رفرم هایی به دولت در کشورهای پیشرفته سرمایه داری تحمیل گردید.(نظیر تورهای تامین اجتماعی و سرمایه گذاری در بخش خدمات عمومی همانند پست، حمل و نقل عمومی و ...). مجموعه این روند در ساختار دولت سرمایه داری تغییراتی بوجود آورد که به « دولت رفاه» معروف شد.

تردیدی نیست که دولت بورژوازی اشکال مختلف داشته و دارد که در هر دوره های نسبت به روندهای حرکت سرمایه، سطح مبارزه اجتماعی و طبقاتی در هر کشور و یا منطقه ای متفاوت است.(۲) باید در نظر داشت که اقتصاد کینزی و دولت رفاه هم از این مساله جدا نبوده است. بطور مسال به تفاوت نقش دولت در سرمایه گذاری و انباشت سرمایه و در سیستم تامین اجتماعی در اروپا و کارکرد مستقیم سرمایه داران در ساختار دولت در آمریکا می توان اشاره کرد. مارکسیست هایی نظیر میلیباند و پولانزاس، در آثار برجسته شان در مورد دولت هر یک به جنبه هایی از تمایزها و اشکال متفاوت دولت بورژوازی اشاره کرده اند. بعدها ارنست مندل در آثار اقتصادی خود در رابطه حرکت سرمایه و رابطه آن با دولت، این بحث ها را غنی تر ساخت و دیدگاههای رایج در گرایشات چپ سوسیال دموکراسی را به باد انتقاد گرفت. یواخیم هیرش نیز در آثار متعددی که مورد توجه چپ رادیکال و آکادمیک قرار گرفته است، رابطه انباشت سرمایه در تغییر شکل دولت سرمایه داری را مورد بررسی قرار داده و نتیجه می گیرد « این اشتباه است که تصور شود که دولت بورژوازی تنها

وزارت خانه‌ها، دواير مالی، پارلمان، ارتش و... است. آنچه که بطور پایه ای منجر به کارکرد دولت بورژوازی و تغيير شکل آن می شود روند انباشت سرمایه است» (۳) وی دوران کنونی را دوران تغيير شکل دولت بورژوازی و بويژه دولت رفاه بررسی می کند.

اما شيفتگی مهار ناپذير چپ رفرمیست به اقتصاد کينزی، این است که به بهانه های متفاوت، اشکال متفاوت سرمایه را پایه تحليل خود قرار می دهد نه محتوی بنيادین سرمایه را. و بهمین خاطر نقدش به سرمایه داری واقعا موجود نتوليرالی از محدوده کنترل شرکتها و تراستها فراتر نمی رود و خود سرمایه را آماج قرار نمی دهد. اینها اساسا نمی خواهند بفهمند که چگونه اقتصاد کينزی به میدان آمد و چرا بر اثر ظهور مجدد رکود اقتصادی در ده هفتاد قرن گذشته، جایش را به اقتصاد نتوليراستی داد.

در این تردیدی نباید داشت که تحرک مبارزه طبقاتی واجتماعی در هر دوره ای می تواند مناسبات سرمایه سالار را به عقب بشانند (که شکل گیری تورهای تامین اجتماعی و بالا رفتن رفاه عمومی پس از جنگ جهانی دوم نیز از این مساله جدا نبود)، نکته اما اینجا است که تحمیل اینگونه رفرم ها به نظام سرمایه از منظر جناح چپ سوسیال دموکراسی و رفرمیسم اروپایی فقط با چرتکه اقتصاد کينزی به محاسبه کشیده می شود. بهمین خاطر نقد آنها به اوضاع جهان سالار نتوليراستی، دست به ریشه نمی گذارد. چرا که خود ریشه اش به لحاظ طبقاتی با سرمایه و مناسبت پیچیده و آشکار آن و بويژه کارکردهای اقتصاد کينزی گره خورده است. یعنی به بخشی از طبقه متوسط که مناسبات سرمایه سالار نتوليرالیستی آنها را به حاشیه رانده و یا اینکه بازسازی اش در جایگاه گذشته را که کارکردهای دولت رفاه از ملزومات آن بود. با موانع جدی روبرو شده است و با همه اعتراضات اش به «نتوليرالیسم» و آرزوی بازگشت به «دوران طلایی» سرمایه داری، ناچار است که بلحاظ جایگاه طبقاتی تجزیه شود.

برخلاف چنین تبیین هایی، مساله فروریزی اقتصاد گرایی کينزی و تغييرات مهم در «دولت رفاه» را باید در پایه مادی دولت بورژوازی یعنی مساله انباشت و حرکت سرمایه جستجو کرد. با آشکار شدن رکود اقتصادی در دهه هفتاد و گرایش نزولی نرخ سود بعنوان منشا اساسی بحران سرمایه داری، که در مکاتب بورژوازی از آن بعنوان «راز نهفته» یاد می شود، بحث بر سر چگونگی مهار رکود در میان مکاتب اقتصادی سرمایه داری، اشدت گرفت. پاسخ این «راز نهفته» اما خیلی پیش تر ها در نقد عظیم مارکس به سرمایه برملا شده بود: برای جلوی گیری یا تعدیل بحران، دو راه در برابر سرمایه وجود دارد یکی پائین کشیدن ارزش نیروی کار و کاهش دستمزدها و دیگری کاربست پیشرفت های تکنولوژیک در وسائل تولید بگونه ای که هزینه های متوسط آن از سطح دستمزد یک کارگر کمتر باشد.

پیشرفت های تکنولوژیک و فروش سهام کارخانه ها و نهادهای تولیدی دولتی به بخش خصوصی به قیمت ارزان، و کوشش همه جانبه برای تعرض به سطح دستمزدها، راه حل های اقتصادی و سیاسی نتوليرالی به رکود دهه هفتاد بود که به عنوان «دولت باریک، کمترین قوانین دولتی برای آزادی و تحرک سرمایه ها و نرمش پذیری کار و آزادی بیشتر بازار و آزادی تجارت» توجیه می شود.

بازتاب اجتماعی این سیاست تعرض به سطح معیشت کارگران و تههستان، تغيير در جایگاه گروههای اجتماعی و قطبی شدن بیشتر رابطه کار و سرمایه بود. یعنی راز آشکاری که ماحصل آن تولید بیشتر و جدایی فزاینده تولید کننده کنندگان از دسترنج کارشان بوده است. همین موضوعات باعث شد که هزینه رکود بر شانه کارگران و گروههای اجتماعی تهیدست بیشتر سنگینی کند و حتی بخش هایی از طبقه متوسط را که در بورکراسی دولتی و ساختار اقتصاد کينزی، صاحب امتیاز های اقتصادی و سیاسی بوده اند یا به بیرون از جایگاه شان پرتاب کند و یا با تجزیه در آنها راه های ورود به میدان قدرت و بازسازی پیوسته آنها را محدود نماید.

بر اثر بنيادهای سیاسی سرمایه نتوليرال و با روند تغيير شکل دولت فاه، تا آنجا که به مساله حفظ و حراست از سرمایه محدود می شود نه تنها دولت «باریک» نشد، بلکه گردن کلفت تر هم شد. نگاهی به هزینه های نظامی و هزینه های دولتی برای تحرک سرمایه که با روند معکوس کاهش درآمد دولت از مالیات بر سودهای سرمایه ها همراه بوده است،

پوچی ادعای « دولت باریک» را نشان می دهد. در یک عرصه اما دولت واقعا «باریک» شد. یکی دیگر از روشهای تعدیل در کاهش نرخ سود، کاهش کار غیر تولیدی نسبت به کار تولیدی است. کار غیر تولیدی همراه با ساختار و عملکرد دولت رفاه، و روند اقتصاد کینزی نسبت به کار تولیدی افزایش یافته بود. اخراج سازی های پی در پی، واگذاری به بخش های خصوصی و به موازات آن کارهای پاره وقت و نیمه وقت، و شرکت هایی که به شیوه برده داری کارگر اجاره می دهند و... ماحصل سیاست های دولت گردن کلفتی است که بر زمینه کار ارزان مدام «باریک» شده است. یعنی به زبان نئولیبرالی انتقال بیشتر کار ارزان به مکانیسم « جادویی بازار». این نکته کشف جدیدی نیست. فریدمن معمار اقتصاد نئولیبرالی و شیفته تحرک «بازار» نیز بسیار روشن به آن اعتراف می کند: «... در بازار کسی می تواند موفق باشد که از دیگران بهره بگیرد. چگونه می شود پولدار شد؟ در جایی که تولید کننده به آدمهای دیگر احتیاج داشته باشد، حرکت سرمایه بر پایه نیازهای سرمایه داری واقعا موجود، پیامدهای اجتماعی سیاسی گسترده تری دارد که مطمئنا یکی از آنها تغییر شکل دولت بوده است. از دهه هفتاد تا کنون بر پایه نیازهای مادی سرمایه داری «دولت خود به یکی از عوامل مهم رفاه زدایی تبدیل شده است. اکنون مدتهاست «دوران طلایی» سرمایه داری که با اشتغال دایم، و گسترش تورهای تامین اجتماعی وعده داده می شد، به پایان رسیده و آرزوی «سرمایه داری با چهره انسانی» روزبه روز بیشتر باکابوس جادویی «بازار» جایگزین می شود. پس از یازده سپتامبر، دولتها با پوشش « مبارزه با تروریسم» فرصتی یافته اند که با حاتم بخشی درآمدهای که از مالیات کارگران، و دیگر گروههایی اجتماعی تنگدست حاصل می شود، هزینه های رکود را به دوش خود آنها بیاندازند و با پائین کشیدن هزینه های سرمایه گذاری، و کاهش عمومی دستمزدها، فرصتی دیگر برای خروج از رکود در اختیار سرمایه داران قرار دهند.

این سیاست عمومی در هر کشوری با کارکردهای ویژه ای که دولت بورژوازی داشته است و نسبت به سطح مقاومت اجتماعی و طبقاتی متفاوت است و متناسب با این شرایط کارگزاران سرمایه راه حل های ویژه خود را به پیش می کشند. بعنوان مثال در اروپا، تئوری پردازهای سرمایه داری حمایت تهاجمی تر دولت از شرکتهای را ضروری می دانند. اما فریدمن پیشوای مکتب نئولیبرالیسم با سیاست حمایت بی دریغ مالی دولتها از شرکتهای خصوصی مخالف است. ضمن آنکه ورشکستگی بخش هایی از این شرکتهای را بعنوان ضرورت رقابت و زیبایی سیستم سرمایه داری توضیح می دهد، معتقد است که این گونه حمایت ها دولتی، مکانیسم « بازار » را با مشکل روبرو می سازد. (برای اطلاع خوانندگان مصاحبه فریدمن با هفته نامه اسپیکل را ضمیمه این نوشته شده است)

نکته ای که باید در نظر گرفته شود توجه به رکود سرمایه داری در آغاز قرن جدید است. همین مساله سبب شده که سیاست های نئولیبرالی هم بلحاظ حرکت سرمایه و هم پیامدهای اجتماعی آن، با مشکلات زیادی روبرو باشد. سیاست های نئولیبرالی اگر پس از رکود دهه هفتاد، تعدیل هایی در گرایش نزولی نرخ سود به قیمت شکاف طبقاتی بیشتر، پدید آورد، اما اکنون علائم تعمیق بحران سرمایه داری با حدت بیشتر از دهه هفتاد ظاهر شده است.

بررسی رکود سرمایه داری، فرصت دیگری طلبد اما پیامد آن هر چه باشد نه بازگشت کینزیانی است که مدتهاست به لحاظ ضرورت حرکت سرمایه وضعیت خود را از دست داده و نه اینگونه « حضور دولت در اقتصاد» و حمایت مالی و سیاسی از شرکت های ورشکسته را می شود به حساب بازگشت به «دولت رفاه» گذاشت. چیزی که بطور واقعی می تواند صحنه را عوض کند بازگشت مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم به جلوی صحنه تحولات اجتماعی است.

آذرماه هزار دسیصد و هشتاد و نوامبر دوهزار و یک

۱ - کارال اتو پوول Karl Otto Poel یکی از معماران سیاست های مالی و ارزی در آلمان و بنیان گذار سیاست های ارزی اروپا متحد است. وی مشاور هلموت اشمیت و از پیروان کینز وارهاد است. وی معتقد است که کینز، پیرو دولتمداری اقتصادی نبوده و خود یک لیبرال بود. در بحران اقتصادی دهه سی برای مدت زمانی فقط دولت در وضعیتی بود که می توانست سرمایه گذاری کند. از آن شرایط ما بسیار دور شده ایم. Spiegel.Nr44-20 -

۲- «دولتهای مختلف در کشورهای متمدن مختلف به رغم تنوع و گوناگونی در شکل، عموماً یک وجه مشترک دارند و این است که بر شالوده جامعه نوین بورژوازی استوارند، هر چند این جوامع از لحاظ سرمایه داری کمتر یا بیشتر رشد یافته باشند. مارکس نقد برنامه گوتا

۳- یواخیم هیرش Der nationale Wettbewerbsstaat. Joachim Hirsch

۴. مصاحبه فریدمن با اشپیگل شماره ۴۴ سال ۲۰۰۱ (ضمیمه نوشته است)

مصاحبه با فریدمن، پیشوای مکتب سرمایه داری نئولیبرال

«این یک واقعیت است که از اواخر سال ۲۰۰۰ و اوائل سال ۲۰۰۱ ما در یک رکود اقتصادی بسر می بریم»

س- آقای فریدمن، (۱) مدتها است که شما بعنوان پیشوای فکری نئولیبرالیسم مطرح هستید. اکنون بعد از ویرانه های مرکز تجارت جهانی، رقیب دیرین از شما پیشی گرفته است. حکومتها بیشتر از گذشته برنامه های میلیاردی را به حرکت درآورده تا از اقتصاد ضربه خورده خود حفاظت کنند، چنین چیزی شما را آزار نمی دهد؟

ج- هزینه های دولتی برای ایده هایی مورد نیاز است. چیزهای دیگر اما دلبخواهی و کاملاً غیر ضروری است. کینز دوباره در بالای بورس ایستاده است. دریچه ها به طور کامل باز شده و فشار عظیمی را به حکومتها تحمیل می کند که به طور مدام پول خرج کنند. این درست است که فضا پس از ۱۱ سپتامبر کاملاً تغییر کرده است.

س- تعداد زیادی از شرکتهای خطوط هوایی در معرض ورشکستگی هستند. شرکتهای بیمه در مقابل هزینه های بیشمار قرار گرفته اند، مردم وحشت زده باید با آنتی بیوتیک مورد مراقبت قرار بگیرند، آیا در این زمان بحرانی این نکته درست نیست که دولت دوباره رشد می کند؟

ج- زیان های یازده سپتامبر را باید بطور واقعی در نظر گرفت. بدون شک ما فقیرتر شده ایم. دو ساختمان عظیم از بین رفته و هزینه جمع آوری و بازسازی آنها نیازمند پول زیادی است. اما این درستی عملی را ثابت نمی کند که به این خاطر حکومتها پول بیشتری خرج کنند. برعکس آنها همانند هر شهروندی باید صرفه جویی کنند.

س- آیا این روانشناسی اجزا سیاست را دستکم نمی گیرید که انسانها دولت های قدرتمند طلب می کنند؟

ج- خیر. مردم رهبری قدرتمند می خواهند. ارتش باید قدرتمند باشد نه دستگاه حکومت. وظیفه ایجاب می کند که جنگ خوب رهبری شود نه اینکه برای صاحبین شرکت های هوایی و بیمه به علامت تأیید سر تکان بدهیم.

س- به این شکل که مردم از بحران اقتصاد جهانی وحشت زده می شوند. نیویورک تایمز خود پس از ضربه اخیر مصرف کردن را یک وظیفه میهنی توصیف کرده و خوانندگان را به مراکز خرید دعوت می کند «خرید برای آمریکا» در این حالت آیا حکومت ها باید نظاره گر باشند؟

ج- در آنجا با وحشت مردم بازی می شود. این یک واقعیت است که از اواخر سال ۲۰۰۰ و اوائل سال ۲۰۰۱ ما در یک رکود اقتصادی بسر می بریم. بنا به ملاحظات من این رکود در سه ماهه اول یا دوم سال ۲۰۰۲ سپری خواهد شد. تردیدی نیست که حمله تروریستی نزول اقتصادی را سرعت داد و شدت بخشید و در خدمت بهانه ای برای دخالت دولت درآمد. افزایش هزینه های دولتی اما به ثبات اقتصادی منجر نمی شود. این نکته را ما از تجربه ها آموخته ایم. در خدمت قرار گرفتن کینز تنها بهانه ای است برای سیاستمداران برای اینکه پول بیشتری در راستای نیازشان بکار بگیرند و این همان کار است که قانون گذار انجام می دهد: «پول دیگران را خرج کن» مساله این است که آیا تضمینی برای این ولخرجی ها وجود دارد؟ ۱۱ سپتامبر فقط ولخرجی ها را دوباره به صحنه برگرداند.

س - با جرج بوش دوم یک محافظه کار دیگر به کاخ سفید بازگشت. او نیز با دستانی پر و لخرجی می کند آیا از جمهوری خواهان مایوس نشده اید؟

ج - طبیعتاً نه. من به او علاقه مندم. به او رای دادم و فکر می کنم که کارهایش را در مجموع خیلی خوب انجام داد. باید در نظر گرفت که او هم سیاست مدار است و زیر فشار حرکت خوشونت آمیز قرار گرفت. طبیعی است که سیاست بازپرداخت مالیاتی بوش برای سرعت بخشیدن به اوضاع اقتصادی مناسب نیست و همانند تدابیر مالی کوتاه مدت است اما دستکم جمهوری خواهان می خواهند مالیات ها را کاهش دهند. چنان که مشهور است من با این روش توافق کامل دارم. در هر زمان، در هر فرم و به هر دلیل. برای این هدف معین که هزینه های دولتی محدود تر شود.

س - به نظر شما عاقلانه نیست که شرکت های مربوط به خطوط هوایی را نجات داد؟

ج - اداره حفاظت از خطوط هوایی شرکت ها را مجبور کرد که روزهایی پرواز نداشته باشند. برای این خلل باید هزینه هایی پرداخت شود و یک میلیارد دلار هم کافی است نه پانزده میلیارد دلار که حکومت با آن توافق کرده است. به نظر هم نمی رسد که حتا بخشی از آن را بشود پس گرفت.

س - اگر چنین باشد بسیاری از آنها ورشکست خواهند شد؟!

ج - خب که چی؟! بگذارید با آرامش خاطر شرکت های مربوط به خطوط هوایی ورشکست شوند. شرکت های خصوصی همواره در مقابل سیستم سود و زیان قرار داشته اند. بازندگان تقریباً مهمتر از برندگان اند.

س - شما می خواهید که سیستم رفت و آمد هوایی در آمریکا فلج شود تا خلوص آموزه های سرمایه داری دوست داشتنی باقی بماند؟

ج - مگر چه اتفاقی افتاده است؟ همه ارزش های فیزیکی همچنان وجود دارند، هواپیماها، فرودگاهها، خطوط ورود و خروج پروازها، شرکت ها نیز با وجودی که به حراج گذاشته شده اند، هنوز به عملیات خود ادامه می دهند. آن چیزی که اتفاق افتاده یک تغییر در کنترل است از گروهی به گروه دیگری از مردم. بورس بازاری باخته اند. صاحبان جدید برنده شده اند. به احتمال زیاد یک مدیریت خوب جایگزین یک مدیریت بد می شود و به این وسیله مجدداً خطوط هوایی تقویت می شوند. این زیبایی سیستم را نشان می دهد: ضرر و سود ایجاد می کند و این اجبار را به همراه دارد که پول در دست بخش های فعال مردم قرار بگیرد.

س - با موضوع فقدان امنیت ثابت شده که خطوط هوایی در فقدان آن نمی توانند فعال باشند، آیا دولت باید کنترل فرودگاهها را به عهده بگیرد؟

ج - به نظر من این اشتباه بزرگی است. شرکت هایی هوایی نیز بیشتر از یک سیاستمدار تمایل زیادی به آن دارند تا مبدا هواپیماها ایشان را از دست بدهند. اما برای تامین نیازهای امنیتی شرکتها، خود آنها باید هزینه اش را به عهده بگیرند این که مساله حکومتها نیست.

س - شما همواره موافق فاصله دولت از اقتصاد هستید، اما اکنون حکومتها ضمانت بیمه ها و انرژی کارخانه ها را از طریق بودجه عمومی و بعنوان ضرورت امنیت ملی مورد حمایت قرار می دهند. آیا شما مخالفید؟

ج - طبیعتاً نه. باید در نظر داشت که چیزی اتفاق افتاده است. وقتی که دریچه گاو صندوقی باز می شود هر کس می خواهد سهمی از آن بردارد اما چه کسی به مقدار لازم این کار را انجام می دهد؟ این همان چرخشی است که به مردم بعنوان قیمت تاثیرات تروریستی به فروش می رسد.

س - اقتصاد لیبرالی که توسط شما تکامل یافته است در صورت ایجاد موانع برای امنیت ملی، حوزه نفوذ دولت را مجاز می شمارد آیا این شرایط اکنون بوجود نیامده است؟

ج - پیشتر ارتش ما جنگ علیه کشورهای دیگر را برده است. در مقابله با آن تروریستها جایگاه محدود تری دارند. باید از بودجه در گردش، نکاتی خط بخورد. همانند مساله کوسوو. برای ادامه هزینه های نظامی در حقیقت دلیلی وجود ندارد. اما می دانیم که جنگ دوست حکومتها است. در زمان جنگ قدرت حکومتها افزایش می یابد و دولت در اقتصاد مداخله

می کند.

س - بی اعتمادی عمیق شما از کسانی که نماینده منتخب مردم اند از کجا سرچشمه می گیرد؟
ج - حکومتها چیزهای خوبی انجام می دهند. سیاست مداران نیز آدمهای باهوشی هستند همانند کارفرمایان. آدم ها به عمد چیزی بدتر از بد انجام نمی دهند بلکه برای خوب تر شدن تلاش می کنند. تروریستها نیز خود تصور می کنند که کار خوبی انجام داده اند. اما این اساسا کمکی نمی کند که قصد انسانها مورد تحقیق قرار بگیرد. آنچه مهم است حرکت آنها است. سیاست مداران نسبت به کارفرمایان حرکت دیگری دارند. آنها بی خود پول خرج نمی کنند بلکه تلاش می کنند که آن را از کسان دیگری بگیرند. بر عکس کارفرمایان از نتیجه کسب و کار خود نظم می گیرند. بازارها اما مهمترین نیروی حرکت اند.

س -

.... و تولید هوشمندانه محصول همانند Dot.Com.Blase

ج - هیچ چیز در جهان کامل نیست. تفاوت در این است که وقتی حکومتها در Dot.Com.Blase (در بازار تولید) مشارکت می کنند هرگز جایی پیدا نمی کنند و تا آنجا که می توانند از بودجه عمومی هزینه می گذارند.

س - اعتماد بدون مرز شما به بازار از کجا ناشی می شود؟

ج - به این خاطر که در بازار کسی می تواند موفق باشد که از دیگران بهره بگیرد. چگونه می شود پول دار شد؟! در جایی که تولید کنند و به آدمهای دیگر احتیاج داشته باشند ...

س - ... و کارگرانی که تولید می کنند تا آنجایی که ممکن است از ثمره تولیدشان کمتر بهره بگیرند. طبق تحقق یک موسسه بررسی اقتصادی (Economic Policy Instituts) ۲۹ درصد آمریکایی ها به همراه فرزندان خردسالشان برای آنکه نیمی از زندگی اشان را با اطمینان زندگی کنند درآمد کافی ندارند. آیا این در ثروتمندترین کشور جهان قابل پذیرش است؟
ج - من چنین تحقیقی را نمی شناسم. اما می توانم به شما اطمینان بدهم که این ۲۹ درصد درآمدی بیشتر از ۹۰ درصد جمعیت جهان دارند. چیزی که بعنوان « سطح زندگی » توسط شما گفته می شود، کاملا ذهنی است و این سؤال مطرح است که چه چیزی درآمد مناسب است؟ مناسب این است که کارکن چه ارزشی دارد و چه مقدار تولید می کند. اگر با یک قانون ساده تنظیم می شود پس چرا به آن غناعت نمی شود؟ اگر تنها نیازمند یک قانون ساده است چرا حداقل دستمزد ۱۰۰ دلار در خواست نمی شود؟

س - شوخی می کنید! آیا واقعا این خواست زیادی است که مردم ۸ تا ۱۰ ساعت در روز کار کنند و با درآمد آن خانواده خود را اداره کنند و بتوانند لباس و مواد غذایی بخرند؟

ج - شوخی نمی کنم. این قوانین سخت بسمت دستمزد بهتر حرکت نمی کند بلکه بسوی بیکاری بیشتر جهت گیری می کند. این وضعیت را شما در آلمان بهتر می بینید. در آنجا کمتر کار ایجاد می شود و به ندرت می توان اخراج کرد.

س - سئوژن شما به سیاستمداران زیاد است آیا این بی اعتمادی را هم به کنسرن ها دارید؟

ج - معلوم است که دارم. کاسبکاران دشمنان یک جامعه آزادند. هر کارفرمایی یک خطر بزرگ برای حکومت است و قطعا حکومت را مورد سئو استفاده قرار می دهد تا به اهداف خود برسد. چرا فکر می کنید که شرکتهای مربوط به خطوط هوایی باید انقدر پول زیادی دریافت کنند. برای اینکه دوستداران سیاستمدارشان در واشینگتن از آنها حمایت می کنند. به همین خاطر من مدافع یک دولت باریک و ضعیف هستم تا بدین وسیله قدرت آن محدود شود.

س - حالا همانند یک مخاف گلوبالیزاسیون هشدار می دهید. در پایان بگوئید آیا توافقی با این جنبش دارید؟

ج - بطور آشکار می گویم نه. آنها عقاید متفاوتی دارند. مشتی خل اند. کسی که در آنجا تظاهرات می کند کسی نیست که مورد تعرض قرار گرفته باشد. در واقع کسانی هستند که بدرستی تربیت شدگان طبقه متوسط نامیده می شوند. کسانی که تفریح می کنند تا قدرت خود را بالا ببرند. این یک جنبش تفریحی خالص است.

ترجمه آزاد از هفته نامه آلمانی اشپیگل شماره ۴۴ سال ۲۰۰۱ (ناصر پیشرو، آذرماه هزار و سیصد هشتاد)

۱- میلتون فریدمن نظریه پرداز واز پیشوایان نئولیبرالیسم و مکتب شیکاگو است. وی مدتها مشاور اقتصادی ریگان و جرج بوش بود. نظریه مونه تاریستی او مبنی بر اینکه در جایی اقتصاد بسوی ثبات می رود که اقتصاد خصوصی از دسترس دولت بدور باشد، در جهان سرمایه داری شیفته گان زیادی دارد. در این مصاحبه ضمن آنکه دشمنی پیشوای مکتب سرمایه داری واقعا موجود با مردم فرودست آشکارا قابل مشاهده است، تصویری هر چند محدود از دنیای جادویی «بازار» برجسته است. دنیای که به رازقای وحشی ها بیشتر شباهت دارد.